

بررسی مؤلفه‌های شکل‌گیری و علل ناکامی قیام‌های مردمی خاورمیانه (۲۰۱۷-۲۰۱۱)

ماشاله حیدرپور*

وحید خوش‌گفتار لامع**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۵/۱۸

چکیده

قیام‌های مردمی خاورمیانه در دهه‌ی گذشته بیش از هر تغییر و رخداد دیگری زمینه‌ساز ایجاد تحولات امنیتی، سیاسی و اقتصادی در منطقه بوده است. با وقوع این تحولات و سپری شدن چندین سال از آغاز این قیام‌ها و تبعات نه‌چندان مطلوب این رخداد در کشورهای عربی، در انجمن‌ها و پژوهشکده‌ها پیرامون بررسی مؤلفه‌های شکل‌گیری این قیام‌ها و علل ناکامی آن مطالعات بسیاری صورت گرفته است که نتایج آن در ارتباط با تحلیل این موضوعات نقطه‌نظرات کاملاً متفاوتی بر اساس تأثیرگذاری یک مؤلفه یا متغیر خاص مطرح گردیده است. در راستای این مطالعات در این مقاله تلاش شده است به این پرسش که مهم‌ترین مؤلفه‌های شکل‌گیری و علل ناکامی قیام‌های عربی خاورمیانه چه بوده است؟ پاسخی مستند بر مبنای نظریه‌سازه‌انگاری ارائه گردد. یافته‌های این مقاله موید این امر است که شکل‌گیری قیام‌های عربی خاورمیانه در قالب یک پدیده اجتماعی ناشی از یک امر فرایندی بر مبنای تأثیرگذاری مؤلفه‌های معنایی و مادی چند بعدی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نظیر نارضایتی فرهنگی، تعارضات قومی - قبیله‌ای، بی‌اعتمادی به نظام‌های حکومتی و ساختار اقتصادی ناکارآمد بوده است. درحقیقت نه یک مؤلفه واحد بلکه مجموعه‌ای از این مؤلفه‌ها با تأثیر و تأثر متقابل بر یکدیگر زمینه‌ساز قیام‌های مردمی در کشورهای عربی خاورمیانه گردید و باز در رابطه با علل ناکامی این قیام‌ها در دستیابی به اهداف مطلوب نیز شاهد تأثیرگذاری دلایل و علل گوناگون فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نظیر گسترش تعارضات قومی - قبیله‌ای، بسط مطلق‌گرایی فرهنگی، تمامیت‌خواهی جریان‌های سیاسی و از دست رفتن فرصت‌های اقتصادی در این کشورها هستیم.

کلیدواژه‌گان: تصلب سیاسی، تعارضات قومی، سازه‌انگاری، قیام‌های خاورمیانه، مطلق‌گرایی فرهنگی.

* استادیار، گروه علوم سیاسی، دکترای روابط بین‌الملل، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران
** نویسنده مسئول: دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی،

قم، ایران، رایانامه: Khoshgoftar92@gmail.com

سپهر سیاست
سال چهارم
شماره سیزدهم
پاییز ۱۳۹۶

یکی از مهم ترین حوادث معاصری که در سال های اخیر بر مسائل سیاست داخلی و سیاست خارجی و همچنین روابط با کشورهای منطقه و حتی فرامنطقه‌ای تأثیرگذار بوده است، قیام‌های مردمی است که در خاورمیانه و شمال آفریقا به وقوع پیوست. این قیام‌های مردمی خاورمیانه‌ای یا به تعبیری بهار عربی، شامل مجموعه‌ای از اعتراضات، شورش‌ها و نافرمانی‌های مدنی بود که از ۱۸ دسامبر ۲۰۱۰ در منطقه خاورمیانه آغاز شد و طی آن مردم که نسبت به وضع موجود حاکم از منظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به شدت اعلام نارضایتی نمودند. در جریان این قیام‌ها، مردم به منظور اعلام نارضایتی خود و نیل به اهداف و آرمان‌هایشان به خیابان‌ها آمدند و اسباب ایجاد تغییراتی در منطقه خاورمیانه را فراهم ساختند. البته بسیاری از کارشناسان بر این باورند که امواج بزرگتر طوفان این تغییرات در منطقه همچنان در حال استمرار و ادامه می باشد. با نگاهی گذرا به تحولات ناشی از این قیام‌ها در منطقه، می‌توانیم به وضوح شاهد این مساله باشیم که این قیام‌های اجتماعی علی‌رغم اهداف اصلاح طلبانه اولیه نتوانستند به طور کامل، موفقیت و مطلوبیت اجتماعی چندانی به همراه داشته باشند. این قیام‌ها در برخی از کشورها به انقلاب، در برخی دیگر به اصلاحات جزئی داخلی، و در برخی دیگر از کشورها هیچگونه نتیجه خاصی در بر نداشته است و حتی زمینه گسترش نوعی بی‌ثباتی سیاسی و تشدید خشونت فزاینده را در منطقه خاورمیانه را شکل داده‌اند. در این پژوهش تلاش می‌شود که با بررسی مولفه‌ها و علل تأثیرگذار بر این قیام‌ها، به دنبال پاسخی برای این پرسش باشیم که مهم ترین مولفه‌های شکل‌گیری ناکامی این قیام‌های مردمی در خاورمیانه چه بوده است؟

مبانی نظری تحقیق

در این مقاله تلاش شده است تا برای پاسخ به این پرسش، یعنی چه مولفه‌هایی در شکل‌گیری ناکامی و عدم موفقیت مطلوب قیام‌های مردمی خاورمیانه نقش داشته است؟ از یکی از نظریات مطرح در حوزه روابط بین‌الملل که قدرت تبیین علل و چرایی علل شکل‌گیری و ناکامی این قیام‌ها بر اساس واقعیت‌های خاورمیانه را داشته باشد، استفاده گردد. پس از بررسی مولفه‌های تأثیرگذار در



شکل‌گیری و علل ناکامی این قیام‌ها، این باور تقویت‌گردید که ناکامی این قیام‌ها مبتنی بر مولفه‌های متعدد معنایی و عینی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بوده است. وجود مولفه‌های متعدد معنایی و عینی این تصور را مطرح ساخت که نظریه سازه‌انگاری با توجه به این که پدیده‌های اجتماعی را محصول تعامل مولفه‌های معنایی ذهنی و مسائل عینی بیرونی در قالب تاثیر و تاثر متقابل این مولفه‌های چندگانه بر یکدیگر می‌داند، از قدرت تحلیل و تبیین بیشتری نسبت به سایر نظریات روابط بین‌الملل در خصوص علل شکل‌گیری و ناکامی این قیام‌ها برخوردار می‌باشد. در این راستا بر پایه‌ی این باور تلاش شد تا با بهره‌گیری از مبانی نظری سازه‌انگاری مولفه‌های تاثیرگذار در شکل‌گیری و علل عدم موفقیت و ناکامی این قیام‌ها در این مقاله بر اساس مورد تحلیل و واکاوی قرار گیرد.

سازه‌انگاری

سازه‌انگاری نظریه‌ای اجتماعی است که پیش از طرح در روابط بین‌الملل در حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی مطرح بوده است. نظریه‌ی سازه‌انگاری از اواخر ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ به یکی از تئوری‌های اصلی روابط بین‌الملل تبدیل شده است. این نگرش بر ساخت اجتماعی واقعیت تاکید می‌کند و معتقد است که همه کنش‌های انسانی در فضایی اجتماعی شکل گرفته و معنا پیدا می‌کند و این معناسازی است که به خلق واقعیات جهانی شکل می‌دهد. در تئوری سازه‌انگاری، هویتها، هنجارها و فرهنگ نقش مهمی در سیاست‌های جهانی ایفا می‌کنند. هویتها و منافع دولت‌ها توسط هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود و این فرایند است که موضوع تعامل دولت‌ها را تعیین می‌نماید. سازه‌انگاری به این امر می‌پردازد که چگونه هویتها و هنجارهای اجتماعی مردم می‌توانند با روابط نهادینه میان آنها گسترش یابد و روابط میان دولت‌ها بر اساس معنایی است که آنها برای یکدیگر قائلند. (کوبالکووا، ۱۳۹۲؛ ۲۲)

در واقع میتوان گفت سازه‌انگاری پلی است میان واقع‌گرایی و آرمانگرایی. الکساندر ونت از واضعان نظریه‌ی سازه‌انگاری معتقد است که شیوه‌شناخت پدیده‌ها و رخدادها در این نظریه، با سایر نظریات متفاوت است زیرا که نه نگرش مطلق بدبینانه‌ی واقع‌گرایی را می‌پذیرد و نه نگرش مطلق خوشبینانه‌ی آرمانگرایی را مورد قبول قرار میدهد و در حقیقت زندگی اجتماعی بر اساس وجود

یک فرهنگ میان این دو دیدگاه معنا پیدا میکند. همچنین به نظر او فرهنگ حاکم بر روابط بین الملل مبتنی بر دو کنش متفاوت یعنی همکاری و درگیری یا صلح و جنگ می باشد.

در واقع سازه انگاری تلفیقی از امر فیزیکی و امر ذهنی است. در این نظریه منابع مادی و منابع معنایی و همچنین ساختار و کارگزار بر یکدیگر تاثیر و تاثر متقابل دارند. این نظریه معتقد است که نقطه آغاز هر واقعیت اجتماعی، یک امر ذهنی و معنایی است که به خلق یک پدیده اجتماعی عینی منجر می شود.

ونت معتقد است که سرشت نظام بر مبنای وجود فرهنگ های متفاوت می تواند سه حالت داشته باشد: الف) فرهنگ هابزی: در این فرهنگ که اصطلاحاً به جنگ همه علیه همه معروف است، دشمنان در روابط و نقشهایی که حاکم بر کاربرد خشونت میان خود و دیگری است قرار می گیرد؛ ب) فرهنگ لاکی: این فرهنگ تلفیقی از فرهنگ خشونت و همکاری است. در فرهنگ لاکی، رقبا از یکدیگر انتظار دارند که زندگی و آزادیشان را به عنوان یک حق به رسمیت بشناسند. آنها خشونت را در چارچوب اصل زندگی کن و بگذار دیگران زندگی کنند، انجام می دهند. در این فرهنگ دولت ها در درون نظام فردیت یافته و هنگامی که گروه در معرض تهدید قرار می گیرد، اعضای آن در دفاع از خود به شکل جمعی و مانند یک تیم عمل می کنند. هویت جمعی دولت های لاکی، زمانی متجلی خواهد شد که بقای اعضا از سوی بیرونی ها در معرض تهدید قرار گیرد، اعضای آن در دفاع از خود به شکل جمعی و همانند یک تیم عمل می کنند؛ ج) فرهنگ کانتی: این فرهنگ مبتنی بر دوستی، همدلی، مشارکت، منافع جمعی، گذشت، همکاری و سرنوشت مشترک است. هویت جمعی دولت های کانتی، زمانی متجلی خواهد شد که بقای اعضا از سوی بیرونی ها در معرض تهدید قرار گیرد فرهنگ کانتی مبتنی بر ساختار دوستی است. از نظر ونت، دولت ها در این ساختار از یکدیگر انتظار رعایت دو قاعده را دارند: ۱. اختلافات بدون توسل به جنگ حل و فصل شود؛ ۲. در صورت تهدید طرف ثالثی علیه امنیت هریک از آن دو، به صورت تیمی خواهد جنگید (ونت، ۱۳۸۴؛ ۴۰۷)

به گفته ی الساندر ونت انسان از فرهنگ هابزی عبور کرده و به فرهنگ لاکی رسیده و باید تلاش کند تا از طریق یک اقدام آگاهانه، علمی و فکری به سمت یک فرهنگ کانتی حرکت نماید.



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال چهارم
شماره سیزدهم
پاییز ۱۳۹۶

مؤلفه های اصلی شکل گیری قیام های خاورمیانه

در بررسی علل شکل گیری قیام های مردمی در کشورهای خاورمیانه نمیتوان خلق این رخدادها را ناشی از یک علت تک متغیره واحد معنایی یا عینی صرف دانست، بلکه هم امور معنایی نظیر نارضایتی روحی و روانی از وضعیت موجود فرهنگی و سیاسی که به سبب مطلق گرایی فرهنگی و سیاسی حاکم بر این کشورها و حذف فرهنگ ها و جریان های سیاسی متفاوت بوده نقش داشته است و هم باور به خودبرتر بینی های قومی، مذهبی و ملی که زمینه نارضایتی مردم از نظر معنایی را تقویت می نمود را در گسترش این نارضایتی ها باید دخیل دانست، آن چنانکه فقدان تساهل و تسامح اجتماعی در نزد افکار حاکم بر این جوامع امکان هرگونه پذیرش آراء متفاوت را نفی کرده و با هر اندیشه متفاوت بر مبنای منطق حذف پاسخ داده می شد، طبیعتاً این دشمن پنداری های ذهنی که بر مبنای امور معنایی متفاوتی شکل گرفته بود در یک زمان سبب تجمیع خشم انباشته مردم این منطقه را رقم زده و مردم این مناطق بر اساس این نارضایتی های معنایی مترصد فرصتی برای تغییر شرایط در این جوامع بودند. البته باید عنوان نمود که عامل این قیام ها صرفاً مؤلفه های معنایی نبوده و در کنار این مؤلفه های ذهنی، عوامل مادی و عینی دیگری نیز نقش داشته اند که در این میان می توان به نظام های سیاسی استبدادی ناکارآمد حاکم بر کشورهای عربی، وجود نظام امنیتی تسلیحاتی، وضعیت نامناسب اقتصادی نظیر قطب بندی های فاحش فقیر و غنی، بیکاری و فقدان زیرساخت های صنعتی اشاره نمود. در حقیقت اگر بخواهیم بر مبنای نظریه سازه انگاری علل و مؤلفه های این قیام ها را مورد بررسی و واکاوی قرار دهیم، می توان به مؤلفه های متعدد معنایی و عینی توجه داشت که بر اساس تاثیر و تاثر متقابل بر یکدیگر، خشم و نارضایتی گسترده ای را ایجاد نموده بودند که بر اثر یک حادثه اجتماعی در یمن آغاز قیام های مردمی در منطقه را رقم زد و بر اساس آن مردم خواهان تغییر شرایط موجود شدند که در ادامه ی این نوشتار سعی می شود در ارتباط با هر یک از مؤلفه های شکل گیری قیام های خاورمیانه توضیح مختصری ارائه گردد:

نارضایتی از مطلق گرایی فرهنگ حاکم

فرهنگ حاکم بر کشورهای عربی خاورمیانه هیچگاه مبتنی بر پذیرش تفاوتها،

گفتگو و تعامل در رابطه با اختلافات میان قبایل، اقوام و نژادها نبوده است، به گونه ای که هر کدام از گروه هایی که قدرت را چه در سطح فراملی و چه در سطح ملی در دست می‌گرفتند، تلاش میکردند تا سایر گروه ها و نژادها را بر مبنای باورهای مورد پذیرش خود تربیت و اجتماعی نمایند. در این راستا فرهنگ حاکم تمامی مساعی لازم در رابطه با یکسان سازی فرهنگی را به انجام رسانده و حتی در صورت مخالفت و عدم پذیرش آموزه های فرهنگی گروه حاکم توسط سایر گروه های متفاوت فرهنگی، قدرت غالب اقدام به خشونت و حذف فیزیکی رقیبان فرهنگی خود می نمود.

بر مبنای واقعیات حاکم بر نظام سیاستگذاری فرهنگی خاورمیانه، پیش از قیام های عربی می توان اذعان داشت که فرهنگ حاکم بر کشورهای عربی خاورمیانه، اگر منطبق با اصول مطلق فرهنگ هابزی که در قالب بی اعتمادی، خشونت و درگیری معنا پیدا می کند، نبوده باشد؛ بر مبنای گذار از فرهنگ هابزی به یک فرهنگ ابتدایی لاکمی بوده است. فرهنگی که هنوز به دلیل بدبینی و عدم اعتماد امکان اجازه همکاری و تعامل اعضا جامعه را علی رغم نیازهای مشترک فراهم نمی ساخت. به نوعی می توان بیان نمود که حاکمیت عدم اعتماد و بدبینی موجب شده بود که همکاری میان اعضا جامعه در حداقل ممکن و بر مبنای تحمیل خواسته های مبتنی بر قدرت گروه حاکم صورت پذیرد. این وضعیت زمینه ایجاد یک نارضایتی پنهان و خشم فرو خفته در نزد گروه های متفاوت فرهنگی را رقم زده بود که با تغییر شرایط و بر هم خوردن توازن قوا می توانست زمینه ساز اضمحلال مطلق گرایی فرهنگی گروه های حاکم و گسترش نارضایتی و اعتراضات گروه های فرهنگی محکوم را بدنبال داشته باشد. واقعیتی که با تحقق قیام های مردمی خاورمیانه در قالب یک اعلام نارضایتی گسترده از مطلق گرایی و خودبرتر بینی فرهنگی خود را نمایان ساخت.

دشمن پنداری و تعارضات قومی و قبیله ای

منطقه خاورمیانه به دلیل دارا بودن اقوام و مذاهب مختلف و متکثر و رواج باور خودبرتر بینی میان این اقوام و مذاهب، همیشه صحنه منازعات و بوده است؛ همین اختلافات و درگیری ها و عدم امکان تعامل و گفتگو نیز زمینه را برای بروز قیام را در این کشورها بوجود آورده است. هریک از این گروه ها، اقوام و مذاهب



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال چهارم
شماره سیزدهم
پاییز ۱۳۹۶

میکوشند تا قدرت حاکمه در کشور هم عقیده و هم کیش آنها باشد و در صورت عدم همسو بودن قدرت حاکمه با آنها، آن را سرنگون کرده و قدرت را در دست گیرند، چرا که در اغلب موارد امکان تساهل و تسامح و گفتگو میان گروه های قومی، ملی و مذهبی در این منطقه وجود نداشته است. تفکر دشمن پنداری گروه ها و اقوام مختلف در خاورمیانه از دیرباز زمینه ساز نزاع های خشن و طاقت فرسایی بوده که خسارات و درگیری های فراوانی را به منطقه تحمیل نموده است. اغلب گروه هایی که قدرت حاکمه را در کشورهایی که قیام های مردمی در آن ها صورت پذیرفته است را در دست داشتند، اجازه مشارکت و همراهی سایر اقوام و گروه های خارج از دایره حاکمیت در امور سیاستگذاری های عمومی را به آنها نمی دادند و بر مبنای غیر قابل اعتماد بودن این اقوام و قبایل، همواره فشارهای گسترده ای را نسبت به آنان روا می داشتند. در نتیجه گروه های مخالف قدرت حاکم هر زمان که توان و یارای مقابله با این فشارها را داشتند در مقابل این فشارها و محرومیت ها، قیام می نمودند و زمانی که امکان مقابله با قدرت حاکمه به دلیل ضعف های وارده را نداشتند، شرایط را با بغض فرو خورده تحمل می نمودند. اما با تضعیف قدرت حاکمه این بغضهای بالقوه به کینه های بالفعلی تبدیل شدند که زمینه تهییج بیشتر گروه های قومی، مذهبی و نژادی خارج از گروه های حاکم را رقم زدند و در شعله و رشدن آتش قیام های خاورمیانه نقشی اساسی را ایفا کردند.

نگرش نظامی حاکم بر خاورمیانه

کشورهای منطقه خاورمیانه رژیم های سیاسی بسیار متنوعی دارند. رژیم های آنها را میتوان به سه گونه تقسیم کرد: مونارشی های اقتدارگرا، جمهوری های نیمه اقتدارگرا و جمهوری های نیمه دموکراتیک.

کشورهایی مانند اردن، مراکش، عربستان سعودی، بحرین، کویت، عمان، قطر و امارات متحده عربی، همگی رژیم های پادشاهی دارند. مصر، عراق، یمن، لیبی و ایران نیز رژیم های پادشاهی داشتند که در دهه های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ ساقط شدند. (ادواردز، ۱۳۹۰؛ ۲۴)

فارغ از نوع این نظام ها در قالب نظام های سیاسی پادشاهی یا جمهوری؛ ویژگی مشترکی که در همه ی این نظام ها ی سیاسی کشورهای عربی خاورمیانه می توان مشاهده نمود این است که این نظام ها چون دارای ماهیت سیاسی بسته ای

بررسی مؤلفه های
شکل گیری و علل
ناکامی قیام های ...
(۷۷ تا ۹۹)

هستند، اتکاء و اعتماد چندانی به پشتیبانی و حمایت آحاد مردمشان ندارند و حتی نسبت به این حمایتها در بسیاری از موارد بی اعتماد و بدبین بودند و در نتیجه همواره تلاش می کردند که ماندگاری خود را از طرق دیگری تامین نمایند. یکی از روشهایی که این نظام های سیاسی آن را دنبال نموده و به آن تکیه و اعتماد داشتند، تامین امنیت نظام های سیاسی شان بر مبنای نگرش و اتکاء به حاکمیت نظامی و انتظامی و تقویت آن بود. این مشی علی الظاهر توانسته بود امنیت داخلی و خارجی آن ها را تامین نماید، اما این تامین امنیت یک قالب متصلب و شکننده را داشت که علی رغم ظاهر توانمند آن قادر به پایداری در مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی نبوده و با اولین ضربه های ناشی از قیام مردم، آسیب پذیری این نگرش خود را پدیدار ساخت؛ آنچنانکه نقش ماهیت نظام سیاسی بسته، غیر دموکراتیک و سرکوبگر در شکل گیری تحولات کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا انکار ناپذیر است. زیرا دولت های حاکم در این کشورها، محافظه کار و خصلتی سنت گرایانه دارند؛ به همین دلیل با هرگونه تغییری به شدت تهدید می شوند، از این رو بسیار می کوشند تا از تغییرات جلوگیری نمایند. در حالی که دموکراتیک شدن در بسیاری از کشورها روندی رو به توسعه دارد، حکومت های خاورمیانه همچنان در برابر تغییر شکل نظام های سیاسی خود مقاومت می کنند. بی تردید دموکراتیزاسیون تهدیدی بزرگ برای نظام های سیاسی موجود در کشورهای خاورمیانه به شمار می رود. زیرا بیشتر نظام های سیاسی موجود به هیچ وجه ظرفیت این را ندارند که بتوانند روند دموکراتیزاسیون به شکلی مدیریت کنند که در نهایت همه نظام به صورت اصلاح شده بقا داشته باشند (حافظیان ۱۳۸۸: ۶۶)

بی اعتمادی مردم به نظام های حکومتی

نقش ضعیف مردم در ساختارهای حکومتی و نگرانی حاکمان از اعتراضات مردم موجب ایجاد و گسترش انواع نهادهای امنیتی در کشورهای خاورمیانه به منظور حفظ نظام موجود و نیز ماندگاری پادشاهی ها و روسای جمهور مادام العمر در قدرت های حاکم شده است. بنابراین، ارتش ها در کشورهای جهان سوم قدیمی ترین نهاد ساختاریافته حکومتی هستند و نیروهای نظامی با انضباط ترین واحدهای اجتماعی به شمار می روند که تربیت مدرن یافته اند و اهداف حاکمیت را بهتر از سایر تشکلهای و نیروهای اجتماعی تأمین می کنند (علایی، ۱۳۹۱: ۸۰)



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال چهارم
شماره سیزدهم
پاییز ۱۳۹۶

این وضعیت در بسیاری از کشورهای خاورمیانه سبب شکاف عمیق مردم و حاکمیت گردیده و سبب گسترش نوعی بی اعتمادی مردم به حاکمیت را فراهم ساخته بود. نظام های سیاسی نیز که این شکاف ها و بی اعتمادی را درک کرده بودند، تلاش می کردند تا از طریق بسط سلطه امنیتی و نظامی خود، امنیت مد نظر خود را تامین نمایند. در نتیجه هزینه کردن منابع و توانمندی های این کشورها در حوزه تسلیحاتی و نظامی موجب بی توجهی به نیازهای واقعی اجتماعی مردم گردیده و فاصله ی مردم و حاکمان را افزایش می داد. استمرار این وضعیت، بی اعتمادی بیشتر مردم به نظام های حکومتی را ایجاد نموده و مردم دستگاه حاکمه را خدمتگذار منافع ملی کشور به شمار نمی آوردند و از نظر ذهنی معنای امنیت در نزد مردم کاملاً متفاوت و متضاد با مفهوم امنیت در نزد هیات حاکمه به شمار می آمد. این تفاوت معنایی از امنیت در نزد مردم و حاکمان روز به روز بر دایره ی بی اعتمادی مردم به نظام های حکومتی می افزود و مردم منتظر و مترصد فرصتی بودند تا این وضعیت را دستخوش تغییر و دگرگونی نمایند.

فقدان آگاهی اجتماعی

به دلیل استبداد و خفقان حاکم در طول چندین دهه در کشورهای عربی خاورمیانه، اصولاً زیرساخت های لازم برای حاکمیت مردم در این کشورها وجود نداشته و یا بسیار ضعیف بوده است. از جمله الزامات اساسی مردم سالاری، آگاهی مردم نسبت به حقوق خود، تحمل پذیری و اعتقاد راسخ به داشتن حق رأی برای کل آحاد جامعه، رسانه های آزاد و قابل رقابت، گسترش نهادهای مدنی، برقراری نظام پارلمانی و شورایی، اقتصاد آزاد و دستگاه قضایی مستقل است. خاورمیانه عربی هیچ گاه شاهد مشارکت سیاسی نهادینه شده از سوی جامعه نبوده و عقب ماندگی جامعه مدنی در این کشورها مورد اتفاق نظر همه محققان است.

شهروندان خاورمیانه اغلب تمایل زیادی به رعایت حقوق بشر از خود نشان نمی دهند. دغدغه اصلی بسیاری از شهروندان در کشورهای عربی تأمین معاش و امنیت است، لذا فرصت شناخت حقوق اساسی و حقوق ملی و جهانی خود را از دست داده و بسیار دیر به فکر کسب حقوق شهروندی خود می افتند. (جیمز، ۱۳۷۳)

بسیاری صاحب نظران اجتماعی بسیاری از مشکلات و مسائلی همچون؛ بی هویتی

بررسی مؤلفه های
شکل گیری و علل
ناکامی قیام های ...
(۷۷ تا ۹۹)

سیاسی، بی‌اخلاقی سیاسی، بی‌تدبیری سیاسی و... را معلول نبود آگاهی سیاسی دانسته‌اند. برخی شکل‌گیری آگاهی سیاسی را در سایه داشتن یک تشکیلات قدرتمند و منسجم امکان‌پذیر می‌دانند، بطوری که اگر تشکیلات ضعیف عمل کند، آگاهی سیاسی مقدور نمی‌باشد. پس در وهله اول به این نتیجه می‌رسیم که تا به حال تشکیلات منسجمی وجود نداشته که در کنار آن آموزش سیاسی صورت بپذیرد. از آنجاکه در کشورهای فوق‌الذکر دولت‌های دیکتاتور برسر کار بوده‌اند و هیچ نوع رویکردی به آگاه‌سازی و آموزش سیاسی شهروندان نداشته‌اند. سطح آگاهی‌های سیاسی در این کشورها پایین می‌باشد (احمدی، ۱۳۷۷)

حاکمیت‌های استبدادی

پس از دهه ۱۹۷۰، دولت‌های مختلف خاورمیانه در جست و جوی رهیافتی بودند تا موقعیت راهبردی خود را ارتقا بخشند. از این رو، نظریه دولت اقتدارگرا به عنوان رهیافتی مسلط در این ارتباط انتخاب شد. بر اساس این رهیافت، نظام‌های سیاسی خاورمیانه عربی گرفتار دولت‌های مستبد شدند. این دولت‌ها رابطه خود را با جامعه از دست دادند، هیچ گونه تمایلی از خود به مشارکت جامعه در ساختار سیاسی نشان ندادند و محور اصلی تداوم قدرت خود را در سرکوب یافتند. در چنین شرایطی، جامعه همواره در پی کسب شرایطی است که بتواند موقعیت خود را در فضای سیاسی باز کند. به همین دلیل، از قبل پیش‌بینی می‌شد که دولت‌های اقتدارگرای خاورمیانه با مشکل مواجه شوند. (بوزان، ۱۳۷۹: ۳۷) به گونه‌ای که با تغییر شرایط و در هم شکستن اقتدار سیاسی این نظام‌ها، مخالفت یا حاکمیت‌های استبدادی به عنوان یک خواست عمومی خود را آشکار ساخت.

سلطه دولت‌های رانتیر و اقتصاد نفتی

یکی از ویژگی‌های مهم اغلب دولت‌های خاورمیانه که تاثیر مهمی بر عرصه سیاسی و روابط دولت و جامعه دارد، رانتی بودن دولت‌هاست. دولت رانتی دولتی است که بخش عظیمی از درآمدهایش وابسته به منابع درآمدی از طریق فروش ثروت در بازارهای خارجی است. این درآمدهای از خارج آمده را که رانت می‌گویند، به صورت مستقیم به دولت تعلق می‌گیرد و آحاد افراد جامعه و بخش خصوصی از آن سهمی ندارند. امروزه این اصطلاح به برخی از دولت‌های نفتی نیز اطلاق می‌شود که درآمدهایشان از فروش نفت در بازارهای جهانی تامین می‌گردد.



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال چهارم
شماره سیزدهم
پاییز ۱۳۹۶

به دلیل آنکه دولت‌های رانتی از درآمد طبیعی سرشاری بهره‌مندند، وابستگی بسیار کمتری به مردم و جامعه دارند، در همان حال نیز بر اثر سیاست‌های اقتصادی ناشی از اقتصاد رانتی، جامعه بیش از پیش به دولت وابسته می‌شود. از سوی دیگر، ماهیت اقتصادهای رانتی همانگونه که تری لین کارل اقتصاددان متخصص دولت‌های رانتی معتقد است، بحران‌زا است و نظام‌های سیاسی وابسته به این منابع درآمدی رانتی را شکننده و ناپایدار می‌نماید. برخی بر این باورند که یکی از مهم‌ترین دلایل سقوط رژیم پهلوی وابستگی شدید آن به اقتصاد نفت و به همین ترتیب نوسانات جهانی این بازار بود (کارل، ۲۰۰۴، ۱۳۸۸).

در یک دسته‌بندی رایج در ادبیات سیاسی خاورمیانه، کشورهای این منطقه به رانتی و شبه رانتی تقسیم می‌شوند. منابع درآمدی رانتی در این کشورها بیشترین درآمد دولت‌های رانتی، را تشکیل می‌دهد و دولت به طور کلی در گذران امور کشور بر رانت تکیه دارد. در کشورهای دارای اقتصاد شبه رانتی، رانت بخش مهمی از درآمد دولت را تشکیل می‌دهد. برای نمونه مصر که بنابراین تقسیم‌بندی دولت شبه رانتی است، افزون بر صدور محدود گاز و نفت، از مجرای کمک‌های خارجی سالانه و نیز درآمدهای رانتی کانال سوئز، اقتصادی شبه رانتی دارد (میرترابی، ۱۳۸۷؛ ۱۸). در کشورهای شبه رانتی که دولت عموماً از توزیع گسترده رانت برای جلب وفاداری توده‌ها ناتوان بود، این رژیم‌ها دچار مشکلات جدی شدند و در برخی موارد به سقوط راس رژیم منجر گردید. در حالی که در کشورهای رانتی که دولت از قدرت مالی قابل توجهی برخوردار است، رانت به کمک رژیم آمده و از گسترش اعتراضات عمومی پیشگیری کرد. به طور مثال، شورای همکاری خلیج فارس با اختصاص ۲۰ میلیارد دلار به بحرین و عمان جلوی اعتراضات را گرفت. دلیل تداوم اعتراضات در بحرین، ظلم و ستمی بود که علیه اکثریت شیعیان روا داشته بودند. یا عربستان با اختصاص ۳۶ میلیارد دلار به بخشهای مختلف، به ویژه، در زمینه کمک به اشتغال و مسکن و جوانان، توانست قیام‌هایش را فرو نشاند، کویت نیز با پرداخت مبالغ نقدی به شهروندان توانست تحرکات محدود مخالفان را کنترل کند. (زارعان، ۱۳۹۴)

ساختار ناکارآمد اقتصادی خاورمیانه

برخی از صاحب نظران مهمترین علت اعتراضات در خاورمیانه را عوامل اقتصادی مانند بیکاری، شکاف عظیم اقتصادی، افزایش هزینه‌های زندگی و فقر و

تبعیض می دانند. این افراد بر رشد جمعیت و ناتوانی حکومت ها در ایجاد شغل و خدمات اجتماعی تاکید کرده و مهمترین شعارهای روزهای آغازین انقلاب را که عمدتاً جنبه اقتصادی داشته را دلیلی بر مدعای خود میدانند. (نیاکوئی، ۱۳۹۱؛ ۱۹) چرا که نقطه آغاز حرکت های مردمی در کشورهای عربی خاورمیانه از اعتراض به وضعیت نابسامان اقتصادی در این کشورها شروع شد و خواسته های اولیه مردم، بهبود شرایط معیشتی بود.

این وضعیت یعنی در کنار فقر فاحشی که در کشورهای عربی مشاهده می شود، بخش کوچکی از جامعه بیش از حد متمدن هستند که غالباً این طیف از جامعه در زمره ی اقوام و نزدیکان خانواده هیات حاکم و افراد مرتبط به آنها هستند. در حقیقت یکی از دلایل آغاز جنبشها همین فاصله طبقاتی، فقر و تبعیضی که حاکمان دیکتاتور و حامیان آنها بر ملتهای عرب تحمیل نموده بودند، می باشد.

بیکاری و عدم برخورداری اقتصادی

بیکاری یکی از معضلات بزرگ کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا به شمار می آید که همواره به عنوان مشکلی عظیم و لاینحل برای مردم در این جوامع ادامه داشته است. برای نمونه در لیبی با توجه به جمعیت نسبتاً کم این کشور، ثروت نفتی آن سبب شده تا رقم درآمدسرانه آن به حدود ۹ هزار و ۴۰۰ دلار برسد و در صدر جدول سرانه درآمدی در آفریقا قرار گیرد و از لحاظ شاخص های توسعه انسانی نیز لیبی در آفریقا اول است. با این وجود، تبعیض در اختصاص درآمدهای نفتی برای رفاه و آسایش همه اقشار و در همه مناطق لیبی و همچنین افزایش بی وقفه نرخ بیکاری در میان جوانان، از عوامل قیام های مردمی اخیر این کشور به شمار می آمده. با توجه به این که نزدیک به ۳۰ درصد جمعیت لیبی زیر ۱۵ سال دارند و دوسوم جمعیت آن نیز زیر سی سال سن دارند، اغلب کارگران صنعت نفت لیبی از خارج تامین می شود. به گونه ای که پیش از قیام مردمی لیبی، نزدیک به یک و نیم میلیون تبعه خارجی در این کشور زندگی می کردند که کارکنان مصری شاغل در لیبی بیش از سایر کشورها گزارش شده اند. (سمیعی اصفهانی، نوروزی نژاد، ۱۳۹۳).

علل ناکامی قیام های مردمی خاورمیانه

بر اساس آنچه مطرح گردید مولفه های تاثیرگذار بر شکل گیری قیام های



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال چهارم
شماره سیزدهم
پاییز ۱۳۹۶

مردمی در کشورهای عربی خاورمیانه را باید در قالب یک پدیده اجتماعی چند بعدی فرهنگی، سیاسی، امنیتی و اقتصادی در نظر گرفت که طی یک دوره ی زمانی تدریجاً تکوین و قوام پیدا نموده است. بازنمایی جامعه شناسی این پدیده اجتماعی دربردارنده ی مولفه های چند بعدی متعدد معنایی و مادی است که با تاثیر و تاثر متقابل بر یکدیگر این وضعیت را بوجود آورده است و نمی توان این وضعیت را صرفاً ناشی از یک علت تک متغیره دفعتاً شکل گرفته دانست. فهم چگونگی شکل گیری این وضعیت در قالب یک پدیده ی اجتماعی با مولفه های متعدد امکان اثبات منطقی ناکامی این قیام ها را بهتر نمایان می سازد، چنانکه به دور از هرگونه قضاوت ارزشی منطقی نمی توان در فهم علت ناکامی این قیام ها نیز صرفاً بر یک عامل واحد تکیه نمود چرا که آنچنانکه در بررسی و بازنمایی شکل گیری این قیام ها با مولفه های متعددی روبرو هستیم، در فهم علل ناکامی این قیام ها نیز عناصر و مولفه های متعدد دخیل بوده اند که در این قسمت به بررسی آن ها پرداخته می شود:

علل فرهنگی و اجتماعی ناکامی قیام های خاورمیانه

گسترش مطلق گرایی فرهنگی

عدم امکان تعامل و گفتگوی فرهنگی علی رغم وجود تفاوت های فرهنگی از زاویه قومی، مذهبی و نژادی در خاورمیانه از جمله یکی از آسیب های فرهنگی منطقه خاورمیانه از دیرباز به شمار می آمده است. در هر دوره ای فرهنگ غالب در یک جامعه بر مبنای تصور خودبرتر بینی، نه تنها اجازه طرح و امکان تجلی ظهور به سایر آموزه ها و پندارهای متفاوت فرهنگی که با باورهای فرهنگی حاکم یکسان نبوده اند را مطلقاً نمی داده اند، بلکه فرهنگ حاکم در جوامع عربی خاورمیانه حق حذف فرهنگ های متفاوت و تلاش برای یکسان سازی فرهنگی را در زمره ی اصول و حقوق مسلم خود به شمار می آورده است.

با ورود به عصر مدرنیته دولت ها با اتخاذ الگوهای فرهنگی به سبک غرب موجبات پیدایش بحران های فرهنگی را فراهم آورده اند. بنابه گفته یکی از محققین عرب، جنبش های اسلامی که بیداری دینی را تبلیغ می کنند بدنبال بحران های عمیق فرهنگی و فکری می آیند. در جوامع مسلمان هم با الغای خلافت و نابودی استقلال و حاکمیت سیاسی و رواج وابستگی به غرب و تقلید از آن روزه روز بحران های

بررسی مؤلفه های
شکل گیری و علل
ناکامی قیام های ...
(۷۷ تا ۹۹)

فرهنگی ریشه‌دارتر و گرایش مردم به جریانات بنیادگرا بیشتر شده است (فیلانی، ۱۹۷۸؛ ۳۴۰)؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که یکی از مولفه‌های ایجاد این قیام‌ها، تقابل با فرهنگ غربی بود که حاکمان کشورهای منطقه اتخاذ کرده بودند.

در حقیقت در کشورهای عربی خاورمیانه که قیام‌های مردمی در آنها به وقوع پیوست، ما شاهد نوعی اعتراض نسبت به فرهنگ حاکم که غالباً ظاهری غربی داشت بودیم، اما در جریان این قیام‌ها هیچ برنامه و حرکت بالنده‌ای در قالب توسعه‌ی فرهنگی در این جوامع به صورت عینی ظهور پیدا ننمود و مردم نابسامانی‌های فرهنگی حاکم بر این جوامع را ناشی از حاکمیت باورهای غربی در جامعه خود می‌پنداشتند و خواستار تغییر وضعیت فرهنگی موجود بر مبنای مبارزه با فرهنگ رسمی حاکم و بازگشت به فرهنگ سنتی به منظور دستیابی به عظمت و اقتدار گذشته خود بودند. در این میان پس از قیام‌های مردمی با توجه به وجود قبایل و گروه‌های متفاوت، هر دسته و گروهی فرهنگ و آموزه‌های سنتی خود را به عنوان بهترین و مطلق‌ترین فرهنگ که امکان احیاء اقتدار و عظمت صرفاً در سایه‌ی آن معنا پیدا می‌کرد را می‌نگریستند. در نتیجه شاهد استمرار مطلق‌گرایی فرهنگی در قالب شکل‌دیگری هستیم که صرفاً فاعلان آن دستخوش تغییر و دگرگونی شده بودند و سیاست‌های حذف فرهنگ متفاوت و عدم امکان تعامل فرهنگی در این جوامع در دوره‌ی پس از قیام‌ها نه تنها از میان نرفت بلکه در اشکال و قالب‌های خشن‌تری معنا و ظهور پیدا نمود.

گسترش تعارضات طبقاتی و قومی‌قبیله‌ای

شکاف قومیتی از جمله شکاف‌های سنتی است که در جوامعی که دوره‌ی ملت‌سازی را به خوبی نگذراندند فعال بوده و زمینه‌ی ایجاد کشمکش‌های شدید اجتماعی را شکل می‌دهد. خاورمیانه به دلیل عدم طی کردن شرایط گذار آن از این امر بسیار متأثر است. به عنوان مثال لیبی یک کشور سنتی و قبیله‌ای است. در اغلب موارد، گزارش شده است که در لیبی ۱۲۰ قبیله پر نفوذ و خانواده‌هایی وجود دارند که از اعتبار و نفوذ زیادی در جامعه برخوردارند، هرچند حدود ۳۰ مورد از آنها فعال‌تر از دیگران هستند، اما اغلب اعلام شده که جنگ‌های داخلی لیبی شکلی از درگیری‌های قبیله‌ای است. همچنین کشور یمن جامعه‌ای سنتی است که الگوهای رفتاری مردم به شدت از بافت قبیله‌ای آن متأثر است، یا قبایل در یمن در بعد از استقلال آن همیشه یکی از نیروهایی بوده که به همراه نیروهای نظامی این کشور در



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال چهارم
شماره سیزدهم
پاییز ۱۳۹۶

ساخت سیاسی وارد شده و درصدد حفظ یا تغییر آن از طریق فعالیت علیه نیروی سیاسی مخالف که حمایت قبایل دیگر را دارد، برآمده اند.

پس از قیام های مردمی خاورمیانه در حقیقت نظم امنیتی متصلب حاکم در کشورهایی که با خیزش مردمی مواجه شده بودند، در هم شکست و زمینه ظهور عصبیت ها و تعارضات قومی - قبیله ای امکان تجلی پیدا نمود. در این حالت امکان تعامل و گفتگو میان قبایل رقیب وجود نداشت و هر گروهی بر مبنای حق پنداری خود، با استفاده از هر ابزاری تلاش برای حذف رقباء را در پیش می گرفت. طبیعتاً این وضعیت زمینه ی بروز ناهنجاری های فرهنگی و گسترش تعارضات قومی - قبیله ای پس از قیام های خاورمیانه را در بر داشت.

توسعه ی تفکر دشمن پنداری و توطئه محوری

یکی از مشکلاتی که گریبان گیر اکثر جوامع رو به توسعه می باشد، روی آوردن به ذهنیت دشمن تراشی و فرافکنی و انداختن گناه کاستی ها به گردن دیگران است که در قالب تئوری توطئه در تحلیل وضعیت کنونی این جوامع کاربرد دارد. در این تئوری رویداد کنونی یا تاریخی را نتیجه نقشه مخفیانه گروهی دسیسه گر می داند. پیروی از تئوری توطئه یا دشمن پنداری بیش از هر چیز ناشی از ضعف استدلال و منطق و عدم توانایی مسئولان در اداره جامعه است و نه تنها دردی از مردم دوا نمی کند، بلکه اعتبار و حیثیت نظام های سیاسی را در فراسوی مرزها نیز خدشه دار خواهد کرد (اثنی عشری، ۱۳۹۰: ۱۹). بر این اساس با گسترش ناآرامی ها و فضای ناامیدی باور به ناکارآمدی وضعیت موجود و عدم امکان سامان دهی شرایط، در نزد مردم و مسئولان جدید حاکم در کشورهای خاورمیانه ناشی از توطئه های دشمن تلقی گردیده و عملاً هیچ برنامه و اقدام اجرایی مناسبی برای خروج از وضعیت موجود در نظر گرفته نمی شود. این حالت موجب سرخوردگی و تشدید ناامیدی در میان عامه مردم را رواج داده و سامان دهی وضعیت کنونی را در قالب یک امر فرا مدیریتی شناسایی کرده که اراده ی مسئولان و مردم در سامان دهی و مدیریت آن جایگاهی ندارد و تفکرات دشمن پنداری و توهم توطئه در جامعه را بسط میدهد.

ترویج باور خودبرتر بینی و عدم امکان تعامل

در کشورهایی که قیام های مردمی صورت گرفته پس از آنکه بر سر هدفی

مشترک که همان اسقاط نظام سیاسی موجود باشد به تفاهم رسیدند بعد از آن به علت اختلافاتی که در نگرش‌هایشان وجود داشت به مشکل برخوردند و نتوانستند همکاری و تعاملی را که در به راه‌انداختن قیام مردمی داشتند دنبال کنند. باور به خودبتریبینی فرهنگی و تعصب بر سر مواضع یکی دیگر از عوامل عدم تعامل در بین گروه‌های اجتماعی در این کشورهاست. در خاورمیانه یکی از مشکلاتی که در بین گروه‌های مذهبی - قومیتی وجود دارد این است که شاخصه‌های فرهنگی اجتماعی خود را در بالاترین سطح ارزیابی کرده و اعتقاد دارند که دیگر اقوام و گروه‌ها باید ارزش‌ها و هنجارهای آنها را پذیرفته و آن را سرلوحه کار خویش قرار دهند و اصول و اساس زندگی خود را بر آن مبنا تنظیم کنند. این تعصب بر سر ارزش‌ها و هنجارها باعث شد بسیاری از گروه‌های که در قیام‌های عربی نقش داشتند هیچ‌گاه حاضر به مذاکره و تعامل در خصوص آنها نشوند. این گروه‌ها معمولاً نسبت به ارزش‌ها و هنجارهای خود دیدگاهی مطلق دارند و چنان بر سر آنها پافشاری می‌کنند که امکان هیچ‌گونه تغییری در آن‌ها وجود ندارد این عدم پذیرش نظرات متفاوت امکان تعامل را عملاً از این جوامع دور کرده است.

فقدان انسجام و گسترش فرقه‌گرایی

نبود یکپارچگی و وجود واگرایی در میان گروه‌های مختلف نژادی، قومی، مذهبی و ملی می‌تواند موقعیت یک واحد سیاسی را تا مرز اضمحلال پاشیدگی و از دست دادن استقلال آن به مخاطره‌اندازد و درضمن، ممکن است به محو آن دولت از صحنه جغرافیایی بینجامد (قوام، ۱۳۸۶؛ ۸۰)؛ بنابراین، جمعیت یک کشور، هر قدر همگن‌تر باشد، زمینه فعالیت‌های مسالمت‌آمیز فراهم می‌آید زیرا از فعالیت‌های فرقه‌گرایی مذهبی یا فرهنگ‌قبیله‌ای در آن کشور خبری نیست؛ به همان میزان که در یک کشور، اقلیت قومی یا مذهبی کمتری حضور داشته باشد، به همان میزان، امکان همکاری افزایش می‌یابد و فعالیت‌های جنبش‌های اسلامی در راستای انقلاب و دگرگونی نظام حاکم قرار نمی‌گیرند بلکه رقابت این جنبش‌ها در جهت سهم‌خواهی از قدرت سیاسی قرار می‌گیرد (توانا، میرحسینی، ۱۳۹۴؛ ۱۱۹). در قیام‌های خاورمیانه شاهد حضور گروه‌ها، قبایل، جریان‌های مذهبی متفاوت و مشارکت اقوام مختلف بودیم که پس از تغییر شرایط هر کدام از آن‌ها صرفاً تلاش می‌کردند اهدافی که برای آن‌ها در اولویت قرار دارد را به عنوان هدف اصلی قیام



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال چهارم
شماره سیزدهم
پاییز ۱۳۹۶

معرفی نمایند و هرگونه اعتراض و مخالفت با این اهداف را به منزله ی مانعی به شمار می آورند که باید از میان برداشته شود. طبیعتاً در چنین شرایطی سیاست های انسجام شکننده این جوامع دستخوش تلاطم بیشتری گردیده و رفتارهای مبتنی بر حذف رقیبان به عنوان دشمن زمینه ساز بسط و توسعه ی فرقه گرایی و تشتت بیشتر این جوامع گردبدامری که خود به موجب ایجاد نا آرامی و خشونت بیشتر را در این کشورها رقم زد.

علل سیاسی ناکامی قیام های خاورمیانه

تمامیت خواهی و اقتدارگرایی افراطی جریان های سیاسی

در کشورهایی که قیام های مردمی در آن ها اتفاق افتاده است یک عامل مشترک در میان تمامی جریان ها و گروه ها وجود داشت و آن میل به تغییر شرایط حاکم در این کشورها بود اما به دنبال این تغییرات گروه ها و جریانهای سیاسی هرکدام اصول و اهداف خود را متعالی ترین هدف و اصول می دانند و حاضر به گفتگو بر روی آنها نیستند و به نوعی گرفتار تمامیت خواهی مطلق هستند و از سوی دیگر برای دستیابی به اهداف خود حاضر به استفاده از هر وسیله ای می باشند. همین تمامیت خواهی و افراطی گری زمینه های همکاری برای پیشبرد و تعالی قیام ها را در این کشورها از میان برده است. به جای آنکه برای ادامه حیات انقلاب ها با همکاری اقدام به برنامه ریزی صحیح صورت گیرد هرکدام به دنبال فائق آمدن بر دیگران و به دست گرفتن اوضاع آن گونه که خود مایل می باشند هستند. این گروه ها و جریان های حاکم حاضر هستند برای دستیابی به این موقعیت از هر وسیله خشونت آمیزی نیز استفاده می کنند و طبیعتاً این وضعیت منجر به آشوب و به نوعی تشدید جنگ داخلی در بسیاری از این کشورها شده است.

گسترش فعالیت گروه های تروریستی

یکی از عواملی که بر ایجاد فضای عدم تعامل در بین جریان های سیاسی می تواند تأثیرگذار باشد وجود ایدئولوژی های افراطی بنیادگرا متفاوت و متعارض در بین این گروه ها و جریان های سیاسی می باشد. رابرت جرویس معتقد است یکی از علل ضعف تحلیل تروریسم مبتنی بر ایدئولوژی نادیده انگاشتن این مسئله در متون و ادبیات سیاسی می باشد. وی در این باره می نویسد: «تروریسم مبتنی بر مذهب

بررسی مؤلفه های
شکل گیری و علل
ناکامی قیام های ...
(۷۷ تا ۹۹)

مشکلاتی برای علوم انسانی مدرن ایجاد کرده است، زیرا توجه اندکی به مسئله مذهب وجود داشته و بسیاری از متخصصان این حوزه علاقه کمی به مباحث مربوط به مذهب داشته‌اند. « (گوهری مقدم، ۱۳۸۹؛ ۱۲۲) به علت وجود ایدئولوژی‌های متفاوت و گاه متعارض به دلیل وجود اختلافات و موضع‌گیری‌های آنها امکان تعامل در بین جریان‌های سیاسی به وجود نمی‌آید. این عدم تعامل و پذیرش گروه‌های مخالف در جریان قیام‌های خاورمیانه بر مبنای حق‌پنداری و باور به درست و مطلق بودن امور خودی سبب شکل‌گیری گروه‌های تروریستی و گسترش فعالیت آن‌ها بر اساس ترویج خشونت و استفاده از راه کارهای نظامی، با هر هزینه‌ای عملاً ثبات اجتماعی در کشورهای خاورمیانه که قیام‌های مردمی در آن‌ها رواج داشته است را کاملاً شکننده و ناپایدار نموده است؛ در حقیقت فعالیت گروه‌های تروریستی در این کشورها جریان‌های سیاسی مدنی را کاملاً به انزوا کشانده است.

بی‌هدفی جریان‌های سیاسی و فقدان رهبری

یکی از دلایل سیاسی عدم موفقیت قیام‌های مردمی در خاورمیانه را باید در بی‌هدفی جریان‌های سیاسی حاضر در این منطقه جستجو نمود. عمده‌ترین دلیل این بی‌هدفی را نیز می‌توان در تفاوت فاحش مطالبات گروه‌های سیاسی در این کشورها دانست. از نشانه‌های دیگر بی‌هدفی این جریان‌ها، نوع جنگی است که تروریست‌های مذهبی به راه‌انداخته‌اند. این جنگ‌ها غیرعادی، غیرمتعارف و غیر متمرکزی که دارای هیچ هدف خاص سیاسی یا اجتماعی نیست. این گروه‌ها برخلاف جنگ‌های سابق، هم دولت‌ها و هم ملت‌ها را هدف قرار می‌دهند. اعضای این گروه‌ها اهداف جنگی خود را از میان مردم عادی انتخاب می‌کنند. این درگیری‌ها صرفاً عامل گسترش بی‌ثباتی و پشیمانی بسیاری از مردمی که در برهه‌ای از زمان در شکل‌گیری این قیام‌ها نقش داشته‌اند را به وجود آورده است. در کنار این بی‌هدفی‌های سیاسی باید به فقدان رهبری منسجم در قیام‌های خاورمیانه نیز توجه شود. وجود رهبری و سازماندهی از مهمترین شرایط موفقیت هر عمل جمعی است اما در عمل چیزی که ما شاهد آن هستیم، جنبش‌های اعتراضی، به رغم گستردگی و پیش‌روندگی جلدی، فاقد عنصر رهبری مشخص و سلسله‌مراتبی در مفهوم سنتی آن است و هیچ حزب یا گروهی نیز نمیتواند به طور خاص ادعای رهبری این تحولات را داشته باشد. (واعظی، ۱۳۹۲؛ ۳۱۱)



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال چهارم
شماره سیزدهم
پاییز ۱۳۹۶

علل اقتصادی ناکامی قیام های خاورمیانه

عدم امکان استمرار فعالیت های اقتصادی

یکی از دلایلی که سبب عدم استمرار فعالیت های اقتصادی پس از قیام های خاورمیانه در منطقه را داشته است، وابستگی منابع اقتصادی منطقه به فروش نفت بود. بسیاری از پژوهشگران بر تأثیر فرآیندهای اقتصادی بر پیامدها و تحولات سیاسی منطقه تمرکز کرده اند. به زعم این دسته، رشد و توسعه اقتصادی، پیوندهای اجتماعی سنتی را از میان می برد و آرزوهای دست نیافتنی را در میان گروه های اجتماعی ترویج می دهد. در دهه ۱۹۷۰ که شاهد شکوفایی اسلام سیاسی در منطقه هستیم و از حیث اقتصادی نیز از اهمیت زیادی در منطقه خاورمیانه برخوردار است. بهای نفت در هر بشکه به شدت افزایش یافت و در نتیجه، درآمد سرشاری به هر یک از کشورهای اسلامی وارد شد. در بسیاری از این کشورها از جمله مصر و لیبی برنامه های نوسازی اقتصادی شتابانی در حال اجرا بود و همین امر باعث شد تا بسیاری از روستاییان مجبور به مهاجرت به سوی شهرها شوند. این موضوع زندگی در شهرها که به شدت در معرض فرهنگ وارداتی غربی بود را دچار نوعی آنومی یا بی هنجاری ساخت و منابع سنتی اقتصادی مردم را از میان برد و اقبال سنتی را وادار به تامین معاش خود از طرق دیگری نمود. در این وضعیت گروه های ناراضی سنتی چتر حمایتی را برپا کردند و این گروه های آسیب پذیر را پناه می دادند اما اشتغال این دسته از جمعیت به مشاغل غیر مولد و خدماتی نتوانست زیرساخت های مناسبی برای فعالیت های اقتصادی مستمر را برای آنها فراهم نماید. منابع درآمدی حاصل از فروش نفت بر مبنای اراده حاکمان در بخش هایی هزینه می شد که بر اساس نظر آنها در اولویت قرار داشت. این وضعیت سبب نارضایتی بیشتر آحاد مردم شده و یکی از عوامل خیزش های مردمی باید تنگناهای اقتصادی و معیشتی حاکم بر این کشورها به شمار آورد.

اما پس از قیام های عربی نه تنها وضعیت اقتصادی مردم بهبود پیدا نکرد، بلکه فرصت های تامین معیشتی پیشین نیز به دلیل گسترش ناآرامی ها از میان رفت و عملاً امکان و فرصت هرگونه فعالیت اقتصادی برای تامین معاش از بسیاری از گروه های مردمی سلب گردید. استمرار این وضعیت به دلیل بی ثباتی های سیاسی - امنیتی زمینه ساز، نه تنها از میان رفتن فرصت های پیشین، بلکه موجب آشوب های اقتصادی و گسترش مخاطرات معیشتی برای مردم شد. طبیعتاً در چنین

شرایطی. عدم امکان فعالیت اقتصادی، فقدان برنامه ریزی و تعیین اهداف اقتصادی اصلاحی ناامیدی مردمی را به همراه داشت که در این قیام مشارکت داشته و انتظار تحوّل در وضعیت اقتصادی خود را به واسطه دگرگونی و اصلاحات اقتصادی ناشی از این قیام ها را داشتند.

خروج سرمایه های خارجی

رشد جمعیت و نیاز بیشتر به منابع، فرصتهای اقتصادی و تجاری برای رفع مشکلاتی چون فقر، گرسنگی، بیکاری و انرژی، کشورهای جهان را وادار کرده است تا به فکر چاره جویی باشند. در این خصوص سه دسته از کشورها هستند که به دلایلی، چون توسعه نیافتگی در زمینه های اقتصادی و عمرانی و صنعتی، رشد اقتصادی بالا و نیاز به انرژی فراوان، درآمد مازاد و نیاز به سرمایه گذاری برای رفع بیکاری و صادرات محصولات، ناچار هستند به دنبال منابع مالی، انرژی، مواد خام و بازارهای تازه باشند. با وجود اینکه خاورمیانه و قاره آفریقا از نظر منابع کانی و طبیعی در زمره ی غنی ترین سرزمین ها به شمار می آید اما در عین حال به لحاظ توسعه نیافتگی و فقر در ردیف عقب مانده ترین کشورهای جهان محسوب می شود و پیش بینی می گردد. پس از انقلاب های اخیر و حاکمیت بی ثباتی در این کشورها بسیاری از سرمایه گزاران خارجی، سرمایه های خود را از این کشورها خارج نموده اند و عملاً هیچ انگیزه و رغبتی در میان سرمایه گذاران برای انجام سرمایه گذاری در این منطقه باقی نمانده است و هیچ چشم انداز و برنامه ای از طرف هیچ یک از کنشگران سیاسی و اقتصادی برای رفع این وضعیت ارائه نمی گردد. طبیعتاً این وضعیت زمینه گسترش نارضایتی و یاس در نزد عامه مردم که امید به بهبود وضعیت اقتصادی از طریق این خیزش های مردمی را داشتند را گسترش و رواج می دهد.

نتیجه گیری

خیزش های مردمی خاورمیانه از جمله مهمترین تحولات منطقه به شمار می آید که تبعات آن به صورت مستقیم و غیر مستقیم تمامی خاورمیانه را تحت تاثیر خود قرار داده است. با وجود اینکه در بیشتر تحقیقات صورت گرفته، علت اصلی این قیام ها را ناشی از یک امر دفعتاً شکل گرفته و تصادفی به شمار می آورند، اما با



فصلنامه
علمی
تخصصی

سپهر سیاست
سال چهارم
شماره سیزدهم
پاییز ۱۳۹۶

بررسی مستندات علل شکل‌گیری این رخداد، بر مبنای وجود مولفه‌های متعدد که به صورت آشکار خود را نمایان می‌سازند، در حقیقت این قیام‌ها ناشی از مولفه‌های متعدد معنایی و مادی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بر اساس تاثیر و تاثر متقابل بر یکدیگر در قالب یک امر فرایندی به شمار می‌آید که در خلق این پدیده اجتماعی دخیل بوده‌اند. در این میان می‌توان به مولفه‌هایی نظیر نارضایتی از وضع فرهنگی حاکم، تعارض قومی و قبیله‌ای، نظام امنیتی و پلیسی حاکم، بی‌اعتمادی به نظام‌های حکومتی، حاکمیت‌های استبدادی و ساختار ناکارآمد اقتصادی در این کشورها اشاره نمود که هر کدام به نوبه خود در شکل‌گیری این پدیده اجتماعی نقش داشته‌اند.

هم‌اکنون نیز پس از سپری شدن چند سال از آغاز این قیام‌ها و با وجود انتظار تحوّل و دگرگونی مثبتی که مردم از این خیزش‌ها داشتند، تبعات و پیامدهای این قیام‌ها نه تنها آثار مطلوبی را در منطقه بر جای نگذاشته است، بلکه با بررسی اجمالی می‌توان به این استنباط دست یافت که این خیزش‌ها تبعات منفی و زیانباری را به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر جای گذاشته است که مجدداً این تبعات منفی را نباید نیز بر اساس یک عامل خاص مورد ارزیابی قرار داد، چرا که انحراف این خیزش‌ها از مسیر مطلوب نیز ناشی از دخالت عناصر و مولفه‌های متعدد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و تاثیر این ابعاد بر یکدیگر بوده است که سبب عدم مطلوبیت و ناکامی این قیام‌ها گردیده است. از جمله مهمترین علل ناکامی این قیام‌ها میتوان به گسترش تعارضات قومی و قبیله‌ای، بسط تفکرات توطئه‌محور، ترویج خودبرتر بینی، رشد فرقه‌گرایی، تمامیت‌خواهی جریان‌های سیاسی، گسترش فعالیت گروه‌های تروریستی و از دست رفتن فرصت‌های اقتصادی اشاره نمود که سبب ناامیدی و سرخوردگی بسیاری از آحاد مردم کشورهای عربی را در بر داشته است و در فرهنگ عامیانه مردم اصطلاح بهار عربی مفهوم آغازین خود را از دست داده و هم‌اکنون مردم با ناامیدی از این قیام‌ها به عنوان خزان عربی یاد می‌کنند.

بررسی مؤلفه‌های
شکل‌گیری و علل
ناکامی قیام‌های ...
(۷۷ تا ۹۹)

منابع

- احتشامی، ا، هینبوش، (۱۳۸۲). سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه. تهران: مطالعات راهبردی.
- احمدی، ح. معیدفر، س (۱۳۹۴). دموکراسی و ثبات سیاسی مسائل اجتماعی ایران، ۱، ۳۶.
- احمدی، حمید، آینده جنبش های اسلامی در خاورمیانه و ارائه چارچوب نظری، ۱۳۷۷، ص. ۷۷. ۴. اثنی عشری، ش. (۱۳۹۰، مهر). دشمن پنداری نگرشی برای حفظ قدرت؛ چرا سیاستمداران طرفدار توهم توطئه هستند؟. علوم سیاسی، ۲۳۱، ۱۹.
- ادواردز، ب، م، (۱۳۹۰)، سیاست و حکومت در خاورمیانه، افضل، رسول، تهران: بشیر علم و ادب.
- بوزان، ب. (۱۳۷۹). مردم، دولتها و هراس: مشکل امنیت ملی در جهان سوم. (انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- توانا، م، میرحسینی، م. (۱۳۹۴، بهار و تابستان). بررسی افراطگرایی و اعتدالگرایی در جنبش اخوانالمسلمین مصر. مطالعات جهان اسلام، ۱۳۴-۱۱۱.
- جیمز، ب. (۱۳۷۳، پاییز). تحلیل طبقاتی و دیالکتیکهای نوسازی در خاورمیانه.
- حافظیان، م، صف بندی نیروهای اپوزیسیون در خاورمیانه عربی؛ اسلام گرا یا لیبرال - دموکرات؟، ۱۳۸۸ ص. ۶۶.
- رنجبر، م، (۱۳۸۶) از کمالیسم تا بنیادگرایی: معرفی کتاب هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام سیاسی، زمانه، ۲۴ - ۲۷.
- روبین، ب، (۱۳۸۰) ارتش و سیاست در خاور میانه معاصر، ن، پورحسن، ۷-۱۴، ۲۷.
- زارعان، ا. (۱۳۹۴، بهار). بررسی ریشه ها و ویژگی های مشترک بحران های خاورمیانه با تأکید بر بحران سوریه و عراق. مطالعات راهبردی جهان اسلام، ۶۱-۴۲.



فصلنامه
علمی
تخصصی

سیپهر سیاست
سال چهارم
شماره سیزدهم
پاییز ۱۳۹۶

- سمیعی اصفهانی، ع.؛ نوروژی نژاد، ح. (۱۳۹۳، بهار). شکافهای اجتماعی و جنبشهای سیاسی در خاورمیانه (نمونه‌های موردی: مصر- لیبی - تونس - یمن). مطالعات سیاسی جهان اسلام، ۹۶-۶۱.
- علایی، ح. (۱۳۹۱، تابستان). نقش و جایگاه سیاسی ارتش در مصر. مطالعات راهبردی جهان اسلام، ۱۰۴-۷۵.
- فیلانی، م. (۱۹۷۸). انقلاب دینی اسلامی - خصایص ها. تهران: بینا.
- قوام، ع. (۱۳۸۶). اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل. تهران: سمت.
- کارل. ای. کیس، (۱۳۸۸)، سیاست پولی و انفلاسیون: (تحلیلی از بازار کالا، پول و نیروی کار)، مترجم احمد جاوید شعبی.
- کوبالکوا، و. (۱۳۹۲). سیاست خارجی در جهان بر ساخته. (م. میرمحمدی، ع. خسروی) تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گوهری مقدم، ا. (۱۳۸۹، پاییز). تأثیر ایدئولوژی بر شکل‌گیری تروریسم جدید. آفاق امنیت، ۱۴۲-۱۲۱.
- متقی، ا. (۱۳۸۸). مدیریت جنگ نرم در فضای عدم تعادل امنیتی مطالعات راهبردی بسیج. ۵۵.
- میرترابی، س. (۱۳۸۷). نفت، سیاست و دموکراسی. تهران: قومس.
- نیاکویی، امیر، کالبد شکافی انقلاب های معاصر در جهان عرب؛ نشر میزان.
- واعظی، محمود، بحران های سیاسی و جنبش های اجتماعی در خاورمیانه؛ نشر وزارت امور خارجه.
- ونت، ا. (۱۳۸۴)، نظریه اجتماعی سیاست بین الملل، ترجمه، ح. مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاست بین الملل.

بررسی مؤلفه‌های
شکل‌گیری و علل
ناکامی قیام‌های ...
(۷۷ تا ۹۹)